

# فصل ششم

## تاریخ مختصر احزاب سیاسی در کشورهای عربی \_ اسلامی

تاکنون اثبات شد که حزب، پدیده ای غربی است که در آن سرزمین متولد و رشد و نمو کرد؛ مولودی طبیعی که ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع غربی آن را اقتضا می‌کرد و چنانچه دیدیم، حزب سیاسی به مثابه پدیده ای مهم در درون حاکمیت غربی آن چنان جا افتاده که حتی حکومت‌هایی که روشی دیکتاتوری و توتالیتر دارند نیز نظام حزبی را چونان اصل موضوعه پذیرفته‌اند، با این تفاوت که نظام حاکم بر آن جوامع، نظامی تک حزبی بوده است؛ کشورهای چون اتحاد جماهیر شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی در سیستم کمونیستی، ایتالیای فاشیستی، آلمان تحت سلطه حزب نازی و اسپانیای فالانژیست نمونه‌های بارز این نوع حکومت و نظام حزبی هستند.

نکته مهمی که در اینجا باید بدان اشاره شود، این است که علی‌رغم تناقض آشکار میان حزب و نظام تک حزبی (حزب به عبارتی فراهم کننده مشارکت مردم در حکومت است و نظام تک حزبی در حقیقت ایجاد فاصله بین مردم و حکومت)، سردمداران این نظامها، چون نظام حزبی امری جا افتاده و تضمین کننده حضور ظاهری مردم در صحنه است، آن را بهترین روش حکومت تشخیص داده‌اند.

از سوی دیگر، دلیل تاسیس حزب در نظام اجتماعی و سیاسی غرب جدید، تضمین حضور گسترده مردم در تمامی امور جامعه بوده است؛ براین اساس (تفکر جامعه مردم سالار)، می‌بایست مردم را با توجه به روحیات و عقاید متفاوت و متنوعشان در احزاب مختلف متشکل می‌کرد؛ حال اینکه غرب در این مورد موفق بوده یا نه، بحث دیگری است که فعلاً مورد نظر ما نیست؛ اما نکته قابل توجه این است که نظام حزبی آن چنان در جامعه غربی جا افتاده است که موافقان و مخالفان نظام مردم سالار، هر دو منویات خود را در نظام حزبی پیاده می‌کنند.

احزاب، جریان‌های قانونی درون حاکمیت هستند که تلاش دارند براساس اصول حاکم بر نظام سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه خود، قدرت سیاسی را قبضه و اهداف خود را در زمینه های مختلف، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه پیاده کنند. تمام احزاب در این جوامع «قواعد بازی» را رعایت می‌کنند<sup>1</sup> و نظر قاضی میدان را نیز می‌پذیرند. حزب یا احزابی که پیروز می‌شوند، در مهلت قانونی، حاکمیت را در اختیار دارند و احزاب مغلوب که در حقیقت در انتخابات به صورت اقلیت در آمده‌اند، برنامه‌ریزی می‌کنند تا هم حزب رقیب را از صحنه خارج کنند و خود جانشین آن شوند و هم در آینده، قدرت سیاسی را به اختیار خود در آورند. بدین ترتیب یک حزب، حاکم و حزب دیگر اپوزیسیون می‌شود. در این حالت، برخورد و درگیری رخ نمی‌دهد و همه چیز در چارچوب قانون و براساس قواعد بازی سیاسی صورت می‌گیرد و هیچ اختلالی در نظام سیاسی پیش نمی‌آید و اصلاح و رفرم براساس ضرورت‌های قانونی، حداکثر اتفاقی است که ممکن است در این جوامع پیش بیاید. مردم با رای خود، حزبی را برمی‌گزینند و حزبی دیگر را رد می‌کنند<sup>2</sup>، این رفتار

سیاسی آن چنان در فرهنگ جامعه، نهادینه شده است که ظاهراً هیچ تغییری در آن متصور نیست.

اما سوال مهمی که ذهن ما را خلعان می‌دهد، این است که با انتقال نظام حزبی از سرزمین مادری‌اش به جوامع دیگر (جوامع غیرغربی یا به اصطلاح جهان سوم) چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا این پدیده در جوامع جهان سوم همانقدر طبیعی است که در جوامع غربی؟ یا اینکه در این جوامع، تقلیدی خام و بلهوسانه از آن پدیده غربی است؟ آیا فرهنگ این جوامع نیز چنین نظامی را پذیراست یا فقط جامعه روشنفکری یا حکام (دولتها) به حزب علاقه نشان می‌دهند؟ ورود تفکر حزبی در این کشورها بر اساس چه ضرورت‌هایی بوده است؟ این سوالات و سوالات دیگر می‌توانند مبنای تحقیقی مستقل باشند، اما از آنجا که هدف ما چیز دیگری است، سعی می‌کنیم به این سوالات در ضمن بررسی‌های خود پاسخ دهیم؛ منتها چون پرداختن به تمام کشورهای غیرغربی نه ممکن و نه فایده‌ای بر آن مترتب می‌باشد، فقط به کشورهای می‌پردازیم که به فرهنگ ما نزدیک‌ترند و آن کشورهای اسلامی \_ عربی منطقه خاورمیانه است و ضمن آن، ذهن خواننده را برای ورود به تاریخ احزاب سیاسی در ایران آماده می‌نماییم.

000

در يك تقسیم بندی کلی می‌توان کشورهای اسلامی را به سه دسته مشخص تقسیم نمود:

اول: کشورهای که اصلاً نظام حزبی را نپذیرفتند (اکثر کشورهای حاشیه خلیج فارس از این نوع هستند).

دوم: کشورهای که یکسره نظام لائیک و غربی را پذیرا شدند (ترکیه از زمان آتاتورک به بعد نمونه بارز این کشورهاست که سعی بلیغ در زدودن تمام آثار اسلامی و تلاش مستمر در تشبیه به غرب و اروپا از سر تا پا دارد. این تلاش بی‌پایان از آن، کشوری ساخته که نه فرهنگ اسلامی (حتی نیم بند زمان عثمانی) بر آن حاکم است نه فرهنگ غربی. جامعه‌ای غریب و ناموزون که احزاب و نظام حزبی آن را نیز می‌توان نظام چند حزبی شبه غربی نامید).

سوم: کشورهای که به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت استعمار غرب بوده‌اند و در عین حال جنبش‌های متعددی (که هدف آنها از مبارزه، دست یافتن به استقلال بوده است) را پشت سر گذارده‌اند. روشنفکران این کشورها به تقلید از نظام‌های غربی (اعم از لیبرالیستی یا کمونیستی) علاوه بر وارد شدن در این بازی، موجد تشکیل این قبیل احزاب در کشورهای خود شدند که برخی از آنها حاکمیت یافتند و برخی هم سرکوب شدند. ناگفته نماند که دولتهای کشورهای زیر تسلط نیز برای اینکه از قافله عقب نمانند دست به تشکیل احزابی زدند که گرایش بیشتر آنها به نظام تک حزبی بود. اکنون بحث ما نیز درباره چنین نظام‌هایی است که در میان دولتهای جهان سوم و عربی فراوانند؛ البته برای رعایت اختصار فقط به سه کشور مصر، سوریه و لبنان اشاره خواهد شد.

### 1- احزاب سیاسی مصر

تاریخ معاصر مصر را باید از سال 1882 میلادی محاسبه کرد؛ زمانی که مصر به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد و فصل جدید و تاسف باری در تاریخ و فرهنگ آن سرزمین کهن آغاز شد. مصر تا قبل از آن زمان، تحت حاکمیت ترکان عثمانی قرار داشت و با اضمحلال حکومت مرکزی عثمانی، مصر نیز تحت حاکمیت انگلستان درآمد. با نگاهی گذرا به تاریخ یکصد و چند ساله مصر جدید، حیات سیاسی آن را به چند دوره می‌توان تقسیم کرد:

دوره اول: حاکمیت مستقیم انگلستان بر این سرزمین است که از 1882 تا 1914 ادامه یافت.

دوره دوم: زمانی که مصر به عنوان کشوری تحت‌الحمایه انگلستان مبدل شد که این دوران تا سال 1922 ادامه یافت.

دوره سوم: با اعلام پادشاهی مصر توسط فواد (از سرسپردگان انگلستان) در سال 1922 و فعالیت احزاب سیاسی در مصر، نقطه عطفی در حیات این کشور آغاز گردید، انگلستان در سال 1936 طی پیمان، حاکمیت مصر را (با شرایطی تحمیلی) به رسمیت شناخت. این دوره تا سال 1952 ادامه یافت.

دوره چهارم: دوره‌ای است که گروهی از نظامیان مصری به نام افسران آزاد (در 23 ژوئیه 1952) با کودتایی، فواد را از سلطنت برکنار کردند و فرزند خردسالش (احمد فواد دوم) را به جای وی نشانند؛ ژنرال نجیب، رهبر کودتا نیز نخست وزیر شد، اما وی در ژوئن 1953 حکومت مصر را از رژیم سلطنتی به جمهوری تغییر داد و خود به عنوان رئیس جمهور، امور کشور را به دست گرفت، اما وی نیز در سال 1954 توسط سرهنگ جمال عبدالناصر به اتهام سوء استفاده از قدرت برکنار شد؛ این دوره را می‌توان دوره انتقال نامید.

دوره پنجم: دوره ناصری است که از سال 1954 تا 1970 ادامه یافت. جنگ معروف شش روزه اعراب و اسرائیل، ایجاد نظام تک حزبی، شدت عمل با اخوان المسلمین، گرایش به شوروی و داعیه رهبری جهان عرب از مشخصات دوران ناصری بود.

دوره ششم: با مرگ جمال عبدالناصر در سپتامبر 1970 و جانشینی انورسادات، دوره جدیدی در تاریخ مصر آغاز شد. از مشخصات بارز این دوره می‌توان به گرایش مجدد به غرب؛ بویژه آمریکا، سازش با اسرائیل، ایجاد نظام چند حزبی کنترل شده و فاصله گرفتن از مرام و ایده ناصر، دوری از جهان اعراب و درعین حال گرایش روز افزون مردم به اسلام (تحت تاثیر مستقیم انقلاب اسلامی ایران) و سخت و محنت بار بودن آن برای مردم مصر و جهان اسلام اشاره کرد.

با اعدام انقلابی سادات که در سال 1981 توسط سازمان «الجهاد» مصر صورت گرفت، حکومت به حسنی مبارک منتقل شد. او همان راه و روش سادات را ادامه داد، با این تفاوت که با قدرت گرفتن جناح سازشکار در جهان عرب، مصر از حالت انزوا خارج گردید؛ همچنین خشونت رژیم مبارک در برابر اسلام گرایان که قدرت مردمی آنها بیشتر شده بود، افزایش یافت.

فعالیت حزبی در مصر را نیز می‌توان به 3 دوره تقسیم کرد:

دوره اول: دوره تسلط مستقیم و غیرمستقیم انگلستان (از سال 1922 تا 1953) بر این سرزمین است و طبعاً احزاب رسمی نیز تحت حمایت علنی یا ضمنی استعمار قرار داشتند. احزابی چون حزب ملی، مصرالفتاه، وفد، حزب کمونیست، حزب سوسیالیست و از همه مهمتر اخوان المسلمین جزو احزاب این دوره می‌باشند. به جز جمعیت اخوان المسلمین (که در سال 1929 توسط حسن البنا تاسیس شد و وجهه‌ای اسلامی و سنتی باگرایش شدید اشعری داشت)، دیگر احزاب این دوره مساله قابل طرح و مهمی ندارند.

دوره دوم: دوره ناصری است که طی آن فعالیت تمامی احزاب به جز حزب سوسیالیست عرب تعطیل گردید. وابستگی شدید اغلب احزاب سیاسی مصر به استعمار و بدبینی و شک مردم نسبت به جریان احزاب به همراه تمایل حکومت ناصر در یک قطبی کردن نظام سیاسی کشور از عوامل موثر پایان حیات نظام چندحزبی در دوره او و چند سال اول حکومت سادات بود. سادات دلیل مخالفت با تعدد احزاب را حفظ وحدت ملی جامعه می‌دانست، زیرا به نظر وی احزاب، تجلی بخش تشنت و تفرقه در جامعه بودند و این دلیل، استدلال اکثر نظام‌هایی است که تمایل به نظام تک حزبی دارند.

اما چنانچه گذشت تنها حزب رسمی و حاکم مصر در آن زمان، حزب سوسیالیست عرب بود که توسط افسران آزاد تاسیس شده بود. این حزب در سال 1953 پایه گذاری شد و در سال 1962 به عنوان تنها حزب رسمی و قانونی جمهوری مصر فعال بود. اهداف حزب مذکور عبارت بودند از:

1- تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی

2- انجام اصلاحات اجتماعی

3- اعطای خودمختاری به سودان

4- تحکیم پیوند با سایر کشورهای عرب

دوره سوم: سومین دوره حیات حزبی در مصر در زمان حکومت انورسادات نضج می‌گیرد. چنانچه گذشت، سادات در سال 1970 به قدرت رسید و در ابتدا با نظام چند حزبی شدیداً مخالفت می‌کرد و این اعلام مخالفت را در سال 1974 طی بیانیه‌ای اعلام نمود، اما در سال 1976 با اعلام احیای حیات سیاسی مصر، دوره نظام چند حزبی مجدداً در مصر آغاز گردید، اما این حیات مجدد نظام چندحزبی، به معنای واقعی کلمه نبود، بلکه به دلیل دخالت‌های مستقیم حکومت مصر (چه در دوران سادات و چه در دوران مبارک)، فعالیت احزاب، بیشتر به بازیهای سیاسی شبیه بود تا فعالیت واقعی و جدی سیاسی. قبل از اینکه به بررسی فعالیت‌های چند حزب مهم این دوره بپردازیم، مناسب است دلایل این رویکرد سادات را تحلیل کنیم تا روشن شود که آیا

این تغییر موضع طبیعی و بر اثر احساس نیاز بوده یا امری غیرارادی و مصنوعی بوده است. عوامل موثر در تصمیم سادات مبنی بر اجازه فعالیت احزاب و به وجود آمدن نظام چندحزبی را می‌توان به دو عامل داخلی و خارجی تقسیم نمود.

### عوامل داخلی

\_ بحران در درون حزب حاکم سوسیالیست عرب؛ این حزب یا در حقیقت اتحادیه نتوانست خواسته‌های بنیانگذارانش را برآورده کند و رابط مطمئنی بین حکومت و مردم باشد. تمایل به اصلاحات سیاسی در میان جامعه خصوصاً افشار جوان و دانشجو که به زمان ناصر بازمی‌گشت و نقش منفی حزب مذکور در این اصلاحات، عملاً پایگاه مردمی آن را از بین برده بود و آن را به سازمانی شبه جاسوسی بدل کرده بود.

\_ با به قدرت رسیدن سادات و با ظهور تمایلات راستگرایانه وی، جناح چپ سازمان درصدد کودتا و نابودی وی برآمدند که با کشف این کودتا، سادات مجبور بود یا سازمان مذکور را اصلاح کند یا تشکیلات موازی که حامی حکومت وی باشد ایجاد نماید؛ اصلاح سازمان امکان پذیر نبود، لذا سادات به سمت ایجاد تشکل جدید سوق پیدا کرد.

\_ سادات نیاز اساسی به مشروع جلوه دادن رژیم خود داشت، از طرفی فعالیت‌های سیاسی دانشجویی و اتحادیه‌های صنفی شدت گرفته بود و سادات نمی‌توانست با آنها مقابله مستقیم نماید، لذا با حیل اعطای آزادی‌های محدود و کنترل شده، نه تنها خود را از مقابله مستقیم رهانید، بلکه مطیع اراده مردم نیز نشان داد.

\_ با تغییر جهت سیاست خارجی سادات از شوروی به سمت آمریکا و سازش با اسرائیل و روی آوردن به اقتصاد باز، وی با مخالفان جدی در جامعه مواجه بود و بدین سبب، نیاز به جذب حامیانی در داخل داشت. سادات با این بازی سیاسی و تبلیغاتی، هم مخالفان اصلی خود را سرکوب کرد و هم سازشکارانی را که با او اختلاف اصولی نداشتند و فقط سهمی از قدرت می‌خواستند، با خود همراه نمود.

### عوامل خارجی

\_ مصر در نزد غربیان و صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی این کشورها از وجهه مناسبی برخوردار نبود و سادات برای جلب حمایت‌های سیاسی و اقتصادی غرب، نیاز به وجهه دموکراتیک داشت و این امر با اجازه فعالیت کنترل شده به احزاب سیاسی امکان پذیر بود.

\_ با فاصله گرفتن سادات از شوروی و نزدیکی به آمریکا و سازش با اسرائیل، غرب و در راس آن آمریکا نیز برای نشان دادن چهره‌ای قابل قبول از سادات در نزد افکار عمومی (چون حکومت ناصر در نزد افکار عمومی غرب از وجهه خوبی برخوردار نبود)، سعی کردند حکومت وی را نظامی دموکراتیک جلوه دهند، به همین سبب سادات را ترغیب به ایجاد فضای مناسب در این جهت نمودند.

با مرگ سادات، روند توسعه و مدرنیزه کردن مصر توسط جانشین وی ادامه یافت و احزاب نیز فعالیت خود را به روال سابق ادامه دادند.

### احزاب عمده دوره سوم

حزب حاکم دموکراتیک ملی، مهمترین حزب صحنه سیاسی مصر است، با روشن شدن عدم کارایی اتحادیه سوسیالیست عرب و تلاش جناح چپ این اتحادیه جهت ترور سادات، این حزب در 22 ژوئیه 1978 توسط سادات اعلام موجودیت کرد و متعاقب تشکیل آن، 306 نفر از 308 اعضای مجمع خلق؛ یعنی اکثریت قریب به اتفاق فعالان سیاسی حاضر در صحنه حکومت مصر بدان پیوستند و از آنجایی که این افراد از دوران مبارزه با رژیم سلطنتی و... با هم همراه بودند، حزب از سازماندهی قوی و منسجمی برخوردار بود.

حزب دموکراتیک ملی در حال حاضر بر تمامی ارکان حکومت اعم از اجرایی، مقننه، آموزشی و تبلیغاتی سیطره کامل دارد و تنها چند روزنامه خاص از تحت اشراف آن خارج هستند. اعضای حزب از نیروهای اصلی دولت و نظام سیاسی و امنیتی مصر هستند و وظیفه حزب، حمایت سیاسی از دولت و تأیید برنامه‌های آن است. علی‌رغم اینکه حزب مذکور و ارث سازماندهی منظم و منسجم تشکیلاتی از سال 1952 در مصر می‌باشد عملاً ثابت نمود که در بسیج توده‌های مردم موفق نبوده است و در سالهای اخیر مخصوصاً با اوج‌گیری نهضت بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی \_ عربی (تحت تأثیر انقلاب اسلامی و افکار بلند امام خمینی) مجبور به تجدید نظر در عملکرد خود شد، به گونه‌ای که فکر استقلال نسبی از دولت را پذیرفت.

در حال حاضر حسنی مبارک ضمن دارا بودن پست ریاست جمهوری، دبیرکلی حزب مذکور را نیز برعهده دارد و تمام اصول و نظریات اصلی حزب بعد از

توشیح و تقریر او اجرا می‌شود.

دومین حزب موجود مصر، «حزب سوسیالیست کار» است که توسط برخی از چهره های سیاسی مصر از جمله باجناق سادات در تاریخ 9 سپتامبر 1978 تاسیس شد. این حزب جانشین حزب مصر الفتاه است که از احزاب اصلی دوران پادشاهی مصر بوده است. سادات تشکیل این حزب را مانوری جهت تحکیم پایه‌های دموکراسی هدایت شده خود می‌پنداشت. این حزب، گرچه مخالف دولت عمل می‌کند، اما از قرارداد ننگین صلح مصر و اسرائیل حمایت کرد. با بروز اختلاف و تنش میان سران حزب با انور سادات (بر سر دخالت حزب در تصمیم‌گیریهای سیاسی که سادات مخالف آن بود)، کادرهای وابسته به حکومت از حزب جدا شدند و حضور در کنار حکومت و سادات را بر عضویت در حزب ترجیح دادند. متعاقب این امر، برخی از منتقدان حکومت و سران حزب تازه منحل «وفد» بدان پیوستند و حزب سوسیالیست کار با ترکیبی جدید فعالیت خود را آغاز نمود و روزنامه «الشعب»، سخنگوی حزب و از ابزار مخالفت با برنامه‌های دولت شد. بدین سان تغییرات اساسی در اصول و برنامه‌های این حزب پیش آمد که از مهمترین آنها، انتقاد از قرارداد ننگین کمپ دیوید است؛ البته سادات نیز متقابلاً برخی از سران اصلی حزب را بازداشت کرد.

با قتل سادات و روی کار آمدن مبارک، این افراد از زندان آزاد شدند و مبارک برای تحکیم قدرت خود، برخی از فعالان حزب را به مجلس مصر راه داد؛ این عمل موجب دومین انشعاب در درون این حزب شد.

از این تاریخ، حزب سوسیالیست کار با ائتلاف با اخوان المسلمین و «حزب الاحرار» با شعار «اسلام راه حل است» در انتخابات شرکت کرد و با دفاع از زندانیان اسلام‌گرا و درخواست اجرای احکام اسلامی، طرفدارانی در میان مردم پیدا کرد. اما حزب مذکور از انشعابات دیگر در امان نماند و دو انشعاب دیگر در آن صورت گرفت. در حال حاضر نیز حزب سوسیالیست کار با دو جناح درون گروهی مواجه است؛ یک جناح که معتقد به ادامه ائتلاف با اخوان المسلمین است و جناح دیگر که با این ائتلاف مخالفت می‌ورزد؛ اگرچه گرایش عمومی در درون این حزب، همکاری محدود با اخوان المسلمین است و این امر دو جهت عمده دارد:

- 1- پیدا کردن وجهه اسلامی در میان مردم خصوصاً جوانان و دانشجویان که گرایش‌شان روز به روز به اسلام و تعالیم آن بیشتر می‌شود.
  - 2- کنترل جریان اسلام‌گرا در سازمان و ایجاد تشکیلاتی لیبرال و میانه‌رو تا از خطر بروز انقلابی اسلامی جلوگیری شود.
- حزب وفد جدید، سومین حزب این دوره است که در سال 1983 تاسیس و جانشین حزب وفد قدیم (که در رژیم پادشاهی فعالیت می‌کرد)، شد. این حزب یکی از احزاب اصلی مخالف سادات بود که توسط وی منحل شد و مسوولان و اعضای آن به حزب سوسیالیست کار پیوستند. حزب ناصری به رهبری «محمد حسنین هیکل» روزنامه نگار معروف مصری و سردبیر روزنامه الاهرام (از 1956 تا؛ 1974 یعنی زمان حکومت ناصر)، حزب دیگری است که در سال 1979 تشکیل شد، اما نتوانست از حکومت سادات اجازه فعالیت بگیرد، لذا امکان فعالیت رسمی نیافت. این حزب پیرو اصول سوسیالیستی جمال عبدالناصر است؛ به جز این احزاب که عمدتاً طیف نیروهای ملی و لیبرالیستی را شامل می‌شوند، عمده‌ترین گرایش در میان مردم و جوانان مصری، گرایشات اسلامی است که جزو اصلی‌ترین مخالفان هیات حاکمه مصر به شمار می‌آیند و از قدرت بالایی نیز برخوردارند؛ اما به دلیل غیرعلنی بودن فعالیت این نیروها، امکان بحث مستقل و دقیق در خصوص آنها نیست.

### اخوان المسلمین<sup>3</sup>

جمعیت اخوان المسلمین یکی از پرنفوذترین و قویترین تشکلهای اسلامی است که در جهان عرب نضج گرفت و با فراز و نشیبهای فراوانی رو به رو گردید. مرکز اصلی این حزب، کشور مصر است و ما نیز بررسی خود را به جمعیت اخوان المسلمین کشور مصر اختصاص داده‌ایم. اهمیت جمعیت اخوان المسلمین:

الف \_ از این جهت است که یکی از اولین سازمانها و تشکلهایی است که توسط فعالان مسلمان در کشورهای اسلامی و تحت تاثیر نهضت فکری سیدجمال الدین، عبده و رشیدالدین رضا تاسیس شد که داعیه حکومت اسلامی و مخالفت توأمان با استبداد و استعمار را داشت.

ب \_ نفوذ بسیار زیادی در میان متفکران و صاحب نظران کشورهای عربی پیدا کرد و عملاً نشان داد که اسلام توان حرکت و جنبش و انقلاب را در سطح بالایی دارد و این در زمانی که کمونیست سعی داشت خود را تنها تئوری مبارزه نشان دهد، بسیار اهمیت داشت.

ج \_ در طول فعالیت استعمار در کشورهای اسلامی \_ عربی، مبارزات بسیاری از جانب علمای مسلمان و شخصیت‌های اسلامی علیه استعمار صورت گرفته بود، اما فعالیت همه آنها بعد از مرگ یا شهادت رهبر یا رهبرانشان متوقف شده بود، ولی جمعیت اخوان المسلمین که دارای فعالیت تشکیلاتی بود، علی‌رغم وابستگی شدید به شخصیت‌البنای، توانست بعد از شهادت او همچنان به فعالیت خود ادامه دهد و گسترش یابد. به عبارت دیگر عنصر تشکیلات را نیز در فعالیت‌های اسلامی ضد استعمار و استبداد وارد کرد که تأثیر زیادی در ماندگاری نهضت داشت.

در عین حال جمعیت اخوان المسلمین در طول حیات خویش از آفات تشکیلهای سیاسی (مخصوصاً سازمان‌های غیرعربی و نیمه رسمی سیاسی) مصون‌نماند و دچار انحرافات از اصول اولیه خود گشت که تحلیل آن در بحث‌های آتی ما خواهد آمد.

جمعیت اخوان المسلمین در سال 1929 توسط حسن‌البنای در شهر بندری اسکندریه تأسیس شد. حسن‌البنای یکی از شخصیت‌های برجسته اسلامی مصر معاصر است که از تربیتی صوفیانه و زاهدانه برخوردار بوده است. او به سال 1906 در شهر اسکندریه متولد شد و از همان اوان کودکی تحت تربیت‌های دینی پدرش قرار گرفت. قرآن اولین کتابی بود که او آموزش دید و تفسیر قرآن یکی از مشغله‌های فکری او بود. وی بعد از طی مراحل مختلف تحصیل به شغل معلمی روی آورد و در عین حال فعالیت خود را در فرقه صوفی «حصافیه» شدت بخشید و با نائل شدن به مقام «التابع» (مراد) و پوشیدن خرقة از دست شیخ به عنوان عضو اصلی فرقه درآمد.

البنای در کنار فعالیت زاهدانه خود، اطلاعات و معلومات عمومی و سیاسی خود را نیز گسترش داد؛ اعمال خلاف اسلام حکومت نوین‌یاد ترکیه و تأثیر آن در برخی روشنفکران مصری، حاکمیت استعمار انگلستان بر مصر و رژیم وابسته و غربگرای فواد، همچنین تشدید فعالیت‌های صهیونیستها، همگی اخبار نگران‌کننده‌ای بودند که هر جوان مسلمانی را به خود مشغول می‌داشت. البنای علت تمام این فجایع را دوری از قرآن و اطاعت الهی و عدم روحیه پرستش و عبادت می‌دانست، لذا نه تنها خود را با بحث‌های عمیق و مدرسی کلامی مشغول نکرد، بلکه مریدان خود را نیز از آن برحذر داشت و آنها را به فراهوانی مردم به عبادت و اطاعت الهی سفارش نمود.

از ویژگی‌ها و برجستگی‌های البنای که او را در جهت اهدافش یاری می‌داد، می‌توان به حافظه قوی، فصاحت و بلاغت کلام، قلم رسا، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا، اطلاعات فراوان قرآنی و روایی و آشنایی با تاریخ و افسانه‌های محلی، هوش سرشار و تسلط معنوی بر هواداران و پیروانش و قدرت خوب جسمانی اشاره کرد؛ این عوامل باعث گردید که البنای توان پایه‌گذاری جنبشی وسیع و اسلامی را در سطح کشور مصر داشته باشد.

جمعیت اخوان المسلمین در سال 1927 در اسماعیلیه بنیان گذاشته شد، اعضای اولیه این جمعیت، متشکل از شش نفر از شاگردان و مریدان البنای بود، اما به زودی گسترش یافت. بها دادن البنای به توده مردم و تشکیل جلسات مستمر برای آنها یکی از عوامل گسترش این جمعیت بود. مساجد مرکز فعالیت اصلی جمعیت و رهبران آن بود. 5 سال بعد با رفتن البنای به قاهره، مرکز فعالیت جمعیت نیز به قاهره منتقل گردید و شعبه‌های دیگر جمعیت که از قبل فعال شده بود، جانی تازه گرفتند، اما جمعیت تا شروع جنگ جهانی دوم (1939) فعالیت علنی سیاسی نداشت و صرفاً در امور آموزشی، فرهنگی و عضوگیری و گسترش شعب فعالیت داشت. حداکثر فعالیت سیاسی جمعیت در این دوره، دعوت پادشاه مصر و سران اسلامی به بازگشت به اسلام، رعایت قوانین اسلامی، دوری از غرب و پیشنهاد انحلال احزاب و یکپارچه کردن ملت و عدم پشتیبانی از دولت‌ها و حکومت‌های پاپی مصر بود. اصل اساسی اخوان المسلمین که طی این مدت بدان پایبند ماند، اعتقاد به حکومتی اسلامی مبتنی بر قوانین و خط مشی اسلامی بود.

البنای در سال 1938، اصول اساسی جمعیت را چنین اعلام نمود: «جنبشی است «سلفی»، شیوه‌ای است بنیادگرا، حقیقتی است صوفیانه، نمادی است سیاسی، گروهی است پهلوانی، انجمنی است فرهنگی و علمی، شرکتی است اقتصادی و اندیشه‌ای است اجتماعی.» و اسلام مبنای تمامی فعالیت جمعیت است. چنانچه از این اعلام موضع برمی‌آید، جمعیت هنوز وارد فعالیت سیاسی علنی نشده و احتمالاً دارای فعالیت‌های پنهانی بوده است.

با وارد شدن این جمعیت به مرحله سیاسی (سال 1939)، دوران محنت و سختی‌های آن نیز آغاز شد و دولت سری «پاشا» تحت فشار دولت انگلستان شروع به مقابله جدی با آن نمود؛ چنانچه فعالیت‌های تبلیغاتی و انتشاراتی آن را متوقف کرد، اعمال سانسور بر مطبوعات را شدت بخشید و البنای و دیگر رهبران آن را دستگیر کرد. این سخت‌گیری‌ها که مقارن با جنگ جهانی دوم بود، به دلیل ترس استعمار پیر از گرایش روز افزون مردم به اسلام

و تفکرات اسلامي و خطر مقابله جدي و تشکيلاتي جمعيت با استعمار بود و از آنجا که انگلستان براي پيروي در جنگ، به خاورميانه و سرزمينهاي اسلامي (به دليل موقعيت مناسب جغرافيايي، نفت و نيروهاي کار ارزان) نیاز فراوان داشت، نمي توانست انقلابي مردمی و اسلامي را در برابر خود تحمل کند، زیرا با بروز ناآرامي و شورش اسلامي در سرزمين مصر، اين قيام به تمامي کشورهای عربي خاورميانه نیز سرایت مي کرد و دولت انگلستان را در وضعي بسيار دشوار قرار مي داد؛ بنابراین دستگيري رهبران جمعيت و تعطيلي فعاليتهاي آن، راهي براي فروکش کردن شعله رو به گسترش جمعيت اخوان المسلمین بود.

اما تمام اين تدابير برخلاف منويات استعمار انگليس و دولت مصر نتیجه داد و اعمال فشار و سختگيريها موجب شد که افراد زيادي در سراسر کشور به اين جمعيت بپیوندند؛ در نتیجه آنها با مشاهده اين وضع به ناچار البنا و ديگر رهبران آن را آزاد کردند؛ البته اين سختگيريها همچنان در تمام دوران جنگ جهاني دوم نیز ادامه داشت و در طی آن يك بار ديگر البنا و ساير رهبران جمعيت به جرم قتل «احمد ماهر» نخست وزير وقت مصر دستگير شدند که از اين اتهام نیز مبرا و مجدداً آزاد شدند.

با اتمام جنگ جهاني دوم (1945) جمعيت اخوان المسلمین وارد مرحله تازه اي شد. جمعيت در دوم شوال 1364.ق (8 دسامبر 1945)، تشکيل جلسه عمومي داد و اساسنامه خویش را اصلاح کرد. بر اساس اين اصلاحیه تمام تلاشهاي انجمن به سوي تشکيل حکومتی اسلامي معطوف مي شد؛ حکومتی بر اساس شرع و با روشي خلافت گونه (به روش صدر اسلام). اين اعلام موضع موجب عکس العمل شديد حکومت مصر شد، به گونه اي که از اين تاريخ به بعد تمام ناآراميها و درگيريها به اين جمعيت نسبت داده مي شد و دستگيري اعضا و سرکوب آنها در سرلوحه فعاليتهاي امنيتي حکومت در آمده بود.

در مقابل، جمعيت اخوان المسلمین که طی مراسمي از اعضا براي خليفه (البنا) بيعت گرفته بود، تمام اعضا را به اطاعت از رهبري جمعيت فرا خواند و شبه نظامياني را تربيت نمود. فتوای جهاد عليه اسرائيل و تقاضا از دولتهاي اسلامي براي جنگ با اسرائيل از ديگر فعاليتهاي جمعيت بود. با جنگ کشورهای عربي عليه اسرائيل (1948) و شرکت فعال جمعيت در اين جنگ، حکومت وقت با توان نظامي و آمادگيهاي دفاعي اعضاي جمعيت آشنا شد و اين زنگ خطري براي آن بود. بدین خاطر در هشتم دسامبر 1948 طی فرماني نظامي، جمعيت اخوان المسلمین و شعب آن را منحل و تمام مدارک و داراييهاي آن را مصادره کرد و طی اعلاميه هاي بعدي، کارخانههاي جمعيت را نیز توقيف و مصادره نمود.

البنا و جمعيت، در آن زمان وضعيت بسيار دشواری داشتند و تلاش مي کردند که اين مشکل بزرگ را از سر راه اصلاحي و سياسي جمعيت بر دارند، اما با ترور و قتل نخست وزير وقت (که عامل انحلال جمعيت و مصادره اموالش بود)، جمعيت، متهم اصلي اين ترور معرفي شد و البنا و رهبران جمعيت تحت تعقيب قرار گرفتند. اولين اقدام حکومت، ترور و به شهادت رساندن حسن البنا در 12 فوریه 1949 بود و متعاقب آن اقدام به دستگيري و محاکمه ديگر رهبران و اعضاي جمعيت کرد؛ در اين موقعيت، گر چه جمعيت اخوان المسلمین ظاهراً ضعيف شد، اما فعاليت آن در ساير کشورهای عربي خصوصاً سوریه گسترش يافت و در مصر نیز به صورت غير علني و زیرزميني به فعاليت خود ادامه داد. اعمال فشار، سختگيريها و شکنجههاي طاقت فرساي رژیم بر اعضاي اين جمعيت، باعث شد تا جمعيت از وجود عناصر محافظه کار، فرصت طلب و کم ظرفيت پاک شود؛ پس از آن با قدرت و ايماني راسخ تر به فعاليت خود ادامه دادند. جمعيت اخوان المسلمین، سال 1950 (به دليل فشار افکار عمومي و مسائل و مشکلات سياسي و بين المللي که حکومت با آن درگير بود)، مجدداً اجازه فعاليت را کسب و نشریاتش را منتشر کرد؛ همچنين برخي از اموال و داراييهاش را پس گرفت.

فعاليت مجدد اخوان المسلمین با چرخش در برخي از اصول مبارزه همراه بود و برخلاف دوره اول که سعي جمعيت در بسياج مردم و ايجاد پایگاه در ميان توده مردم بود، در اين دوره تمام تلاشاش در جهت تحکيم روابط خود با طبقه تحصيلکرده و روشنفکر بود. از جهت سياسي نیز جمعيت، روشي محافظه کارانه در پيش گرفت و به جاي طرح شعارهاي سابق خود، سعي در گسترش و تحکيم پايههاي خویش داشت. اما اين حالت ديري نپاييد و با همکاري و همفکري افسران آزاد، موجب تزلزل و سقوط رژیم سلطنتي را فراهم آورد. از اين تاريخ رابطه جمعيت با اتحاديه سوسياليست (حزب ناصر) مستحکمتر شد. اما با قدرت گرفتن ناصر و مشخص شدن عدم تمايل او به بازگشت به احکام اسلامي و مخالفت علني او با اهداف اخوان المسلمین، جمعيت مجدداً در حالت تهاجمي قرار گرفت و در نهايت در سال 1954 به جرم سوء قصد به جمال عبدالناصر منحل گرديد و رهبران آن دستگير و روانه

زندان شدند؛ در همین زمان، یکی از برجسته‌ترین رهبران آن؛ یعنی شهید سید قطب (که سردبیری مجله اخوان المسلمین را بر عهده داشت و از متفکران اسلامی جوامع اسلامی \_ عربی و نیز یکی از مبرزترین متفکران معاصر اهل سنت بود) به شهادت رسید.

با وجود اینکه جمعیت اخوان المسلمین رسماً منحل اعلام شد، اما اصول و اهداف آن هرگز فراموش نشد و با بروز انقلاب اسلامی ایران مجدداً اصول اساسی آن که بازگشت به قرآن بود، احیا گردید. اگر چه جمعیت‌هایی که امروزه تحت عنوان اخوان المسلمین فعالیت می‌کنند فاصله زیادی با اهداف اولیه رهبران آن بخصوص شهید حسن البنا و شهید سید قطب دارند، اما اصول رجوع به اسلام و احیای تفکر قرآنی، لزوم تشکیل حکومت اسلامی و فعالیت تشکیلاتی برای رسیدن به اهداف، در میان جوانان مسلمان مصری و عرب مسلمان جا افتاده است و این از اثرات تلاشها و مجاهدتهای رهبران اولیه این جمعیت می‌باشد.

از مشخصه‌های اصلی جمعیت اخوان المسلمین در طول حیات اولیه خود، این بود که هیچ گاه با گروه‌های دست راستی و دست چپی مصر از سر سازش در نیامد و ائتلاف و همکاری مقطعی‌اش نیز فقط در جهت اهداف اولیه‌اش؛ یعنی مقابله با استبداد و استعمار بوده است. با وجود تمام نکات مثبت، اشکال اصلی این جمعیت، انعطاف‌ناپذیری‌اش با توجه به شرایط زمانی بوده است، زیرا رهبران آن تحت تفکر اشعری قرار داشتند و این تفکر قشری و بسته اجازة انعطاف‌پذیری در چارچوب اسلام را به آنها نمی‌داد؛ در حالی که براساس فرهنگ اجتهاد که در بستر تشیع جاری است، با حفظ اصول می‌توان با مقتضیات زمان و مکان منطبق شد (اصلی که در انقلاب اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی ایران به خوبی مشهود بود)؛ این اشکال موجب شد که جمعیت امکان عملی پیاده کردن اصول و اهداف خود را نداشته باشد.

000

اخوان المسلمین که در تمام کشورهای عربی فعالیت می‌کند از اصول ثابت لزوم اجرای دقیق احکام اسلامی و وضع قوانین بر اساس قرآن و سنت پیروی می‌کند اما روش کار هر شعبه جمعیت با شعبه دیگر متفاوت است و جمعیتها در کشورهای مختلف به طور مستقل عمل می‌کنند و با مرکزیت واحد اداره نمی‌شوند.

رهبر فعلی اخوان المسلمین مصر «تلمسانی» است که نه تنها در مصر، بلکه در دیگر شعبه‌های جمعیت در کشورهای عربی نیز کمابیش نفوذ دارد. به جرات می‌توان گفت که جمعیت اخوان المسلمین، اولین تشکیلات منظم و منسجم در تاریخ معاصر کشورهای عربی \_ اسلامی است که بر اساس اسلام شکل گرفته است و برخلاف احزاب و جمعیت‌هایی که در کشورهای اسلامی به تقلید از غرب با مرام‌های لیبرالیستی، سوسیالیستی و کمونیستی تاسیس شدند و طبعاً نتوانستند در اهداف خود موفق باشند، این جمعیت اولاً، اسلام را مبنای عقیدتی و مبارزه خود قرار داد. ثانیاً، جریان‌های فکری غربی، اعم از سوسیالیستی و لیبرالیستی را نفي کرد. بدین سان «علي رغم اختلافات نظری که ما با برخی از اصول و نظریات آن داریم» باید اذعان کنیم که اخوان المسلمین تشکیلاتی است که اسلام (مذهب تسنن و مذهب کلامی اشعری) را اساس و مرام خود قرار داده، بدون اینکه هیچ وابستگی فکری و عملی به غرب داشته باشد و بدین لحاظ در بسیج توده مردم مسلمان به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است.

## 2- احزاب سیاسی سوریه

سوریه دومین کشوری است که در این تحقیق بدان خواهیم پرداخت. نظام حزبی سوریه، تصویری کاریکاتور گونه دارد و شباهت آن با نظام‌های حزبی دیگر کشورها، فقط در شکل است و می‌توان گفت احزاب سوری، تنها نام حزب را بر خود دارند؛ اگر چه در ظاهر احزاب متعددی در نظام سیاسی سوریه فعالیت می‌نمایند، اما در واقع نظام حزبی سوریه، نظام تک حزبی است.

احزاب عمده سوریه عبارتند از:

1- حزب سوسیالیست بعث عرب که حزب حاکم سوریه است.



- 2- حزب کمونیست سوریه
- 3- حزب اتحاد سوسیالیست عرب
- 4- حزب جنبش سوسیالیستهای عرب
- 5- حزب وحدت‌گرای سوسیالیست
- 6- حزب وحدت‌گرای سوسیال دموکرات

7- جبهه ملی ترقی خواه سوریه (جبهه متشکل از احزاب فوق)

اما قبل از بحث درباره این احزاب، مناسب است مختصری درباره «حزب بعث»، بنیانگذاران و اهداف آن بیان کنیم.

لغت «بعث» به معنای رستاخیز و برانگیختن است و در اصطلاح، نام حزبی است که توسط میشل عفلق (مسیحی سوری) و صلاح بیطار (مسلمان سنی مذهب) در سال 1941 در سوریه تأسیس شد. این دو نفر که به مدت ده سال (1932 تا 1942) در دبیرستانهای دمشق به شغل دبیری اشتغال داشتند، در جهت اهداف سیاسی خود استعفا دادند و ابتدا «حرکه الاحیا العربی» و بعدها «حرکه البعث العربی» را بنا نهادند و در سال 1946 نیز با انتشار نشریه‌ای به نام «البعث» فعالیت خود را گسترش دادند. این حزب در ابتدا نمود خاصی نداشت اما به تدریج توانست در سوریه و عراق قدرت خود را بسط دهد و حکومت این دو کشور عربی را به دست گیرد.

حزب بعث بعد از جمعیت اخوان المسلمین، قدیمی‌ترین تشکیلات سیاسی خاورمیانه عربی است. میشل عفلق و صلاح بیطار، هدف خود از تشکیل این حزب را هماهنگ ساختن حرکت‌های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه در کشورهای عرب اعلام کردند.

دکترین حزب بعث عمدتاً توسط میشل عفلق تدوین می‌شد. وی در دوران تحصیل (در پاریس) به محافل کمونیستی نزدیک شد و در همین دوران تحت تأثیر اندیشه‌های آندره ژید، رومن رولان، آنا تول فرانسه، مارکس و نیچه قرار گرفت. گرچه مبنای فکری این سیاستمدار، ایجاد سوسیالیسمی مبتنی بر ناسیونالیسم عربی بود، ولی می‌توان گفت او اعتقاد به اصالت و رسالت قوم عرب (پان عربیسم) داشت.

ایده حزب بعث در اولین مرحله فعالیت حزبی، ناسیونالیستی \_ لیبرالیستی بود و اهداف خود را حفظ اصالت قومیت عرب و یکپارچگی آن، مقابله با یورش فرهنگی غرب، حفظ اصالت فرهنگی عرب، نفی تفرقه‌های مذهبی و محلی می‌دانست؛ در این مرحله، شعار «سوسیالیسم» به عنوان هدفی حزبی مطرح نبود، اما بعدها در سال 1949، اهداف خود را در شعار معروف: «الحریه \_ الوحده \_ الاشتراکیه» (آزادی \_ وحدت \_ سوسیالیسم)، خلاصه نمود و دلیل اصلی انتخاب این شعار، جلب اعراب خاورمیانه (خصوصاً سوریه) به حزب بود زیرا با قدرتی که اخوان المسلمین به عنوان تشکیلاتی اسلامی کسب کرده بود و می‌رفت تا روز به روز بر نفوذ خود در کشورهای اسلامی بیفزاید، دیگر با شعارهای لیبرالیستی مطلوب غرب، امکان مقابله با آن میسر نبود و عملاً نمی‌توانست در کشورهای عربی حضور و ظهور شایسته‌ای داشته باشد؛ بنابراین با انتخاب شعار پرجاذبه سوسیالیسم، توانست در میان جوانان و طبقه روشنفکر پایگاه خوبی به دست آورد. به نظر عفلق این سه شعار (یا سه آرمان) هدف‌های تفکیک‌ناپذیر ملت عرب است و هر سه از واقعیتی یگانه و متافیزیکی حکایت می‌کنند که قابل تشریح نیز نیستند.<sup>4</sup>

سوسیالیسمی که حزب بعث مدافع آن است از نوع سوسیالیسم علمی و مارکسیستی نیست، بلکه بر پایه همکاری و تعاون اقشار اجتماعی مبتنی است و رسالتی عربی است که به قوم و خلق عرب این امکان را می‌دهد که نیروهای بالقوه خود را به منصفه ظهور برسانند. ملت عرب که در خمودگی و جمود گرفتار شده است احتیاج به رستاخیزی جدید دارد که موجب دگرگونی معنوی فرد و قوم عرب شود، چنانچه در بعث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین اتفاقی برای اولین بار رخ داد.

حزب بعث، اسلام را نه به مثابه دین، بلکه چونان رسالتی عربی پذیرفته بود و تفسیری کاملاً تحریفانه از آن داشت. به اعتقاد آنها، قوم عرب شاهد دو رستاخیز و برانگیختگی بزرگ تاریخی است:

اول: مبعث پیامبر اسلام (ص) که ملت عرب را یکپارچه کرد و آنها را بر تمام اقوام، طوایف و دولتهای آن روز پیروز گردانید.

دوم: رستاخیز جدید که حزب بعث در صدد ایجاد آن است (در پس استعمار چندین ساله اروپا و تسلط جبارانه آن بر قوم عرب، زمان این برانگیختگی

مهیاست).

چنانچه ملاحظه می‌شود اسلام در این دیدگاه نه دینی الهی، بلکه مساله‌ای فرهنگی و قومی است. بدین دلیل حزب بعث به هیچ وجه اعتقادی به دخالت اسلام در سیاست ندارد و از منادیان جدایی دین از سیاست و از مخالفان سرسخت متفکران، علما و مبارزان مسلمان است. حزب بعث طی سالهای 1950 تا 1960 موفق شد فعالیت خود را در چند کشور عربی دیگر (عراق، اردن و لبنان) گسترش دهد و بعدها در دو کشور سوریه و عراق به حکومت مطلقه برسد. ابتدا در کودتای عبدالکریم قاسم بر ضد رژیم پادشاهی عراق شرکت کرد و بعد در سال 1963 علیه حکومت قاسم دست به کودتا زد و با تثبیت حکومت خود در عراق، ابتدا «حسن البکر» و سپس «صدام حسین» را به قدرت رساند. حزب بعث عراق به دلیل نفوذ و قدرت بالایی علمای شیعه در این کشور از همان ابتدا سعی کرد با حرکتی فریبنده، قدرت اسلام را در این سرزمین بکاهد و خود را قدرت بلامنازع عراق نماید.

اما در سوریه سرنوشت حزب بعث تا حدودی متفاوت است، حزب بعث سوریه بر اثر اختلافات داخلی به دو جناح «تندرو» و «محافظه کار» تقسیم شدند و جناح تندرو توانست جناح محافظه کار و رهبر آن؛ یعنی میشل عفلق را از حزب و کشور سوریه اخراج نماید. میشل عفلق به لبنان و عراق رفت و مدتی در رأس حزب بعث عراق قرار گرفت. بدین ترتیب دو شاخه حزب بعث در سوریه و عراق از همان ابتدای حکومت و به دست گرفتن قدرت با اختلافات عمیقی مواجه شدند.

جمعیت سوریه در سال 1953 با «حزب الاشتراکیه العربی» (حزب سوسیالیست عربی سوریه) به رهبری «اکرم حورانی» ائتلاف کرد و حزب جدید سوسیالیست بعث عربی بنیان نهاده شد. این حزب ابتدا از حزب تندرو پان عربیسم جمال عبدالناصر حمایت کرد و یکی از عوامل اتحاد سوریه و مصر به صورت جمهوری متحد عرب شد، اما به دلیل اینکه ناصر تمام احزاب را منحل نمود، کم کم دست از این پشتیبانی برداشت و مقدمات جدایی این دو کشور را فراهم آورد و از سال 1961 با کودتا، قدرت را در سوریه به دست گرفت و از سال 1964 اقدام به ملی کردن بسیاری از موسسات و کارخانه‌های سوریه کرد.

حزب کمونیست سوریه از دیگر احزاب فعال در سوریه است که در سال 1924 در لبنان تأسیس شد (در آن زمان سوریه و لبنان در سیطره استعمار فرانسه بودند و در سال 1928 رسماً به سوریه منتقل شد). فعالیت این حزب در سال 1939 با انتشار روزنامه «خلق»، گسترش یافت و در سالهای بعد توانست اولین نماینده خود را به پارلمان سوریه (مجمع خلق) بفرستد. با کودتای حزب بعث (در سال 1963) و قدرت گرفتن آن، حزب کمونیست سوریه و لبنان رسماً از هم جدا شدند و متعاقب آن انشعابات در درون حزب کمونیست نیز قوت گرفت. دو انشعاب مهم حزب «یکی در سال 1974 و دیگری در سال 1984» از مهمترین این جداییها بود که انشعاب دوم با توجه به وسعت مهتر می‌نمود. شاخه انشعابی حزب کمونیست متمایل به حزب بعث است و عملاً رهبری حافظ اسد را پذیرفته است اما شاخه دیگر با فروپاشی شوروی سابق تنها به نامی افتخاری بسنده کرده است. دیگر حزب سوری، حزب اتحاد سوسیالیست عرب است که در ژوئیه 1962 به دستور جمال عبدالناصر به منظور انتقال ایده‌های خود به کشورهای دیگر از جمله سوریه تشکیل شد، اما با بروز اختلاف بین حزب بعث و ناصر، این حزب نتوانست در سوریه قدرت لازم را بگیرد، به همین دلیل دچار انشعابات مکرر (در سال 1965، 1973، 1981 و 1985) شد و موجودیت آن زیر سوال رفت، اما حزب بعث برای حفظ موجودیت آن میانجیگری کرد و توانست علی‌رغم اختلافات زیاد مانع از فروپاشی حزب شود. این حزب از سال 1973، رهبری حافظ اسد را به عنوان ادامه دهنده رهبری جمال عبدالناصر پذیرفت.

سه حزب دیگر سوریه عبارتند از: «جنبش سوسیالیستهای عرب» (منشعب از حزب سوسیالیست بعث عرب)، «حزب وحدت‌گرای سوسیالیست» (حزب انشعابی از حزب بعث سوریه) و «حزب وحدت‌گرای سوسیال دموکرات» (حزب انشعابی از حزب قبلی) که همگی رهبری اسد را پذیرفته‌اند.

بدین ترتیب علی‌رغم اینکه تعدد احزاب در سوریه حاکم است، اما تنها تفاوت این احزاب در عنوان آنهاست و گرنه همگی رهبری حافظ اسد و تفوق حزب بعث را پذیرفته‌اند.

بر این اساس در سال 1970، حزب بعث سوریه و فرماندهی آن، برای ایجاد تمرکز بیشتر در امور و جریان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، «جبهه ترقی خواه سوریه» را تأسیس کرد. این جبهه متشکل از احزاب بعث، کمونیست (دو شاخه آن)، اتحاد سوسیالیست عرب، جنبش سوسیالیست‌های عرب، وحدت‌گرای سوسیالیست و وحدت‌گرای سوسیال دموکرات است که هدف اصلی آن ایجاد تمرکز در قوای سیاسی سوریه می‌باشد. در حقیقت مرجع تمامی تصمیمات این جبهه، شخص حافظ اسد است و احزاب و شخصیت‌های حزبی نقش مشاوران او را ایفا می‌کنند. پایه گذاران جبهه ترقی خواه سوریه اهداف زیر را تعقیب می‌کنند:

1- تمرکز قوای سیاسی، اقتصادی در دست حزب بعث بدون ایجاد مزاحمت و اشکال تراشی توسط احزاب دیگر؛ بدین منظور حزب بعث همواره پست‌های فرعی را به دیگر اعضای جبهه وا می‌گذارد تا با سهم کردن آنها در کابینه و قدرت، بتواند آنها را مهار نماید. چنانچه از ابتدای تأسیس جبهه تاکنون وزارتخانه‌های مهمی چون امور خارجه، تبلیغات و کشور انحصاراً در دست حزب بعث بوده است.

2- نمایش آزادی احزاب در درون کشور و انجام مانورهای در این جهت؛ این گونه آزادی‌های کنترل شده، هم مزاحمت‌ها و اعتراضات احتمالی را مهار می‌کند و هم ظاهری دموکراتیک به کشور می‌دهد.

بدین ترتیب در سوریه با نظامی مواجه هستیم که اگرچه در آن ظاهرًا احزاب متعدد فعالند، اما تمام تصمیم‌گیرهای سیاسی، اقتصادی و نظامی به دست حزب بعث است و حزب بعث، حاکم بلامنازع صحنه‌های یاد شده کشور سوریه می‌باشد و احزاب دیگر که سلاقی مختلف را در درون خود جای می‌دهند بیشتر نقش سوپاپ اطمینان را در جامعه بازی و مردم را کنترل می‌کنند.

## احزاب سیاسی لبنان

احزاب سیاسی لبنان از جهتی دیگر قابل بررسی هستند، زیرا ساخت قدرت سیاسی در لبنان بر اساس توازن فرقه‌ای استوار است و احزاب علی‌رغم اینکه ظاهرًا در صحنه سیاسی جامعه حضور دارند اما در واقع حزب به معنای واقعی کلمه نیستند بلکه تشکیلاتی مبتنی بر فرقه‌ها و اقوام سنتی جامعه اند و روش احزاب غربی را در شکل و نوع تبلیغات خود دنبال می‌کنند.

سخن درباره نظام سیاسی و حزبی لبنان زیاد است، اما ما به نکاتی چند اکتفا می‌کنیم:

\_ کشور لبنان از جهت تعدد احزاب، حداقل در خاورمیانه بی نظیر است. رشد قارچ‌گونه احزاب در این کشور کوچک به حدی است که انتقاد بسیاری از صاحب نظران را به دنبال داشته است. برخی از این احزاب حتی تعداد و نصاب لازم یک تشکل سیاسی را نیز ندارند.

\_ اکثر احزاب لبنانی همانند مطبوعات این کشور به کشورهای خارجی وابسته هستند.

\_ از آنجا که برخی از احزاب عمده به صورت قومی فعالیت می‌کنند، ریاست آنها نیز موروثی است.

\_ تقریباً تمامی احزاب سیاسی لبنان دارای سازمان‌های نظامی بوده‌اند (این مساله در جریان جنگ داخلی لبنان، علنی‌تر شد). آموزش نظامی و تشکیل اردوگاه‌های آموزشی \_ نظامی از ویژگی‌های احزاب لبنانی بوده است، که البته بعد از پایان جنگ داخلی، تمام شبه نظامیان وابسته به آنها منحل شدند و فقط «جنبش حزب الله» مجاز به حفظ چنین نیرویی بود (چون آنها پایگاه مقدم مبارزه با اشغالگران صهیونیست در جنوب لبنان هستند و در حقیقت مقاومت اسلامی در جنوب لبنان تحت تدبیر این جنبش شیعی اداره می‌شود).

به هر حال احزاب سیاسی لبنان را می‌توان در چهار گروه کلی دسته بندی کرد:

1- احزاب، گروه‌ها و سازمان‌های ملی، مترقی و چپ

2- احزاب و گروه‌های مسیحی

3- احزاب و گروه‌های اسلامی

4- احزاب و گروه‌های اقلیت (شامل احزاب اقلیت ارامنه و کردهای لبنان است که خود شامل احزاب متعدد و در عین حال غیرمهم می‌شوند). احزاب گروه اول به طور کلی شامل گروه‌های زیر است:

\_ گروه‌های تشکیل دهنده ملی لبنان که متشکل از 9 حزب، جنبش ملی و چپ لبنان است و تحت رهبری کمال جنبلاط، با این شعار که لبنان کشوری است عربی و حکومت لبنان باید از حالت طایفه‌ای به حکومتی لائیک تغییر کند، پایه‌گذاری شد، اما با ترور و قتل جنبلاط و نیز قدرت گرفتن مسلمانان و متشکل شدن آنها در گروه‌هایی در قالب تشکلهای اسلامی، این جبهه ابتدا تضعیف شد و پس از آن فلسفه وجودی خود را از دست داد.

\_ مجمع نیروهای مردمی لبنان که متشکل از 10 حزب و تشکل کوچک ملی و وابسته به مرام ناصریسم است.

\_ جبهه احزاب و نیروهای قومی \_ ملی لبنان از دیگر احزاب این گروه است. شایان ذکر است که بعد از انقلاب اسلامی ایران و گرایش جوانان فعال لبنانی به تفکر حیات بخش اسلام، نفوذ و قدرت احزاب ملی در این کشور تا حدود زیادی کم شد \_ زیرا توجه اصلی این احزاب بر روی قومیت عربی و مرامهای لیبرالیستی و سوسیالیستی است و در مقابل، دعوت انقلاب اسلامی به احیای سیره و سنت نبوی (ص) و بر حیات دینی است \_ و بعد با روی آوردن جوانان به اسلام و تشکلهای اسلامی عملاً این احزاب، موضوعیت خود را از دست دادند.

اما گروه دوم که شامل احزاب سیاسی مسیحی است نیز در حیات سیاسی این کشور نقش فعالی داشته‌اند. مسیحیان لبنانی از طوایف مهم این کشورند و دارای قدرت و نفوذ زیادی هستند؛ چنانچه در تاریخ معاصر لبنان نیز از نقش موثر و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

احزاب مسیحی با توجه به ویژگیها و مرامشان به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول، متشکل از احزاب و دسته‌هایی است که به هویت عربی لبنان اعتقاد دارند و جزو گروه‌های اصلی آن سازمان محسوب می‌شوند؛ در ضمن اکثر روسای جمهور لبنان نیز از میان آنان انتخاب می‌شوند؛ این گروه همچنین متشکل از نخبگان سیاسی و تجاری مسیحی است که نقش مهمی در نبرد علیه استعمار فرانسه و نیز در تنظیم قانون اساسی سال 1943 داشتند.

گروه دوم، شامل احزابی است که بر هویت مسیحی لبنان بیشتر تأکید دارند و سعی می‌کنند از اسلامی \_ عربی شدن لبنان جلوگیری کنند و به همین خاطر وابسته به خارج و کشورهای غربی هستند و این وابستگی را نیز به دلیل لزوم برخورداری لبنان از ضمانتها و پشتیبانیهای غربی توجیه می‌نمایند.

گروه سوم که اصلی‌ترین گروه مسیحی فعال در صحنه سیاست داخلی لبنان است، شامل احزاب فالانژیست (کتاب)، بلوک ناسیونال و حزب لیبرال ملی است که معروف به اتحاد سه گانه هستند.

حزب فالانژیست (کتاب) در سال 1936 به رهبری «پیر جمیل» و با پیروی از آرمان و مرام فاشیستی پایه‌گذاری شد و در جریان جنگ‌های داخلی لبنان (1975) نقش فعالی علیه مسلمانان جناح چپ و فلسطینی‌ها بر عهده داشت. این حزب از نظر فکری رابطه نزدیکی با مرام صهیونیستی دارد و از نظر تبلیغاتی یکی از قویترین احزاب لبنانی است به طوری که دارای دو ایستگاه رادیویی و یک روزنامه به نام «الامل» است و اهداف ناسیونالیستی و غرب‌گرایانه دارد. حزب مسیحی مارونی کتاب، تلاش زیادی در جهت وابستگی لبنان به کشورهای خارجی داشت و کشتار مسلمانان فلسطینی یکی از نقاط سیاه پرونده این حزب می‌باشد.

حزب الوطنی الاحرار (لیبرال ملی) نیز در سال 1958 تأسیس شد و با افکار مسیحی مارونی محافظه‌کارانه، دنباله‌رو حزب کتاب گردید که هم اکنون از اعتبار زیادی در صحنه سیاسی لبنان برخوردار نیست.

حزب بلوک ناسیونال که توسط «ریمون آران» (یکی از روسای جمهور لبنان) و با هدف ناسیونالیستی و غرب‌گرایانه در سال 1943 پایه‌گذاری شد، یکی دیگر از احزاب اتحاد سه گانه و مارونی مسیحی است.

احزاب مسیحی، گرفتار مسائل فرقه‌ای و طایفه‌ای هستند و نظام آنها بیشتر به نظام طایفه‌ای شبیه است تا نظام حزبی؛ این احزاب به دلیل حضور مقتدرانه مسلمانان در صحنه سیاسی لبنان، اعتبار و نفوذ سابق خود را از دست داده‌اند و توان یکه تازی در صحنه سیاسی این جزیره زیبا و کوچک اسلامی را ندارند و مجبور به قبول اعتبار و قدرت احزاب اسلامی شده‌اند.

### احزاب اسلامی

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مسلمانان لبنانی، خصوصاً شیعیان آن سامان علی‌رغم اینکه اکثریت جمعیت لبنان را تشکیل می‌دادند، از

سازماندهی عمده‌ای برخوردار نبودند و جوانان فعال و مسلمان در اثر خلا تشکلهای اسلامی در احزاب ملی و غیردینی فعالیت می‌کردند که احزاب ناسیونالیستی و چپ‌بیشترین بهره را بردند؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی، جنبشی در میان جوانان مسلمان لبنانی به وجود آمد که موجب پایه‌گذاری احزاب اسلامی در این سرزمین عربی شد؛ این احزاب همچنان نقش تعیین‌کننده خود را در سرنوشت این کشور حفظ کرده‌اند.

اما احزاب اسلامی به دو گروه «سنی مذهب» و «شیعی مذهب» تقسیم می‌شوند که از میان تشکلهای برادران اهل سنت، سه گروه عمده‌ترین نقش و تأثیر را دارند. عمده‌ترین و مهمترین تشکل این گروه، «جنبش اسلامی توحید» است که در سال 1975 توسط «شیخ سعید شعبان» در طرابلس (شمال لبنان) تأسیس شد و بعدها دو گروه دیگر به نام «جندالله» و «جنبش مردمی» نیز بدان پیوستند. هدف «جنبش اسلامی توحید»، برقراری قوانین اسلامی در سطح جامعه، تشکیل حکومت اسلامی، براندازی نظام فرقه‌ای خصوصا نظام مارونی حاکم بر لبنان و نابودی اسرائیل است. تأثیر افکار و اندیشه‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی بر این جنبش که قویترین گروه اسلامی شمال لبنان است، به روشنی مشهود است.

«جماعت اسلامی» در سال 1964 در شهر طرابلس پایه‌گذاری شد و همانند «جنبش اسلامی توحید» هدف خود را برقراری قوانین اسلامی در جامعه و نابودی حکومت مارونی می‌داند، اما از قدرت و اعتبار آن جنبش برخوردار نیست. «حرکت روادالصلاح» در سال 1973 تأسیس شد و بیشتر موسسه‌ای خیریه و فرهنگی است تا حزب سیاسی و در اصل شامل جمعیتها، مدارس و بیمارستانهای متعدد در سطح لبنان است و به همین دلیل از نفوذ زیادی در میان اقشار مردم برخوردار است. اما عمده‌ترین احزاب شیعی عبارتند از دو گروه معتبر و موثر به نام «جنبش امل» و «جنبش حزب الله» که اشاره به آنها نیز خالی از لطف نیست. جنبش امل (حرکه الامل) حاصل تلاشهای فراوان و خالصانه امام موسی صدر است. ایشان برای اینکه اعتبار از دست رفته محرومان شیعه لبنان را احیا کند، دست به تأسیس «حرکت محرومین لبنان» زد که طبق برنامه و میثاق آن حرکت، 6 هدف عمده را در برنامه‌های خود گنجانده:

1- ایمان حقیقی به خدا

2- ایمان به آزادی کامل میهن

3- از بین بردن ظلم اقتصادی و ابزارهای آن

4- ایجاد فرصت رشد برای همه

5- مبارزه با استعمار و مطامع آن در تجاوز به لبنان

6- مقدس بودن سرزمین فلسطین و تلاش برای آزادی آن

چنانچه از این برنامه برمی‌آید، هدف اصلی «حرکت محرومین»، محرومیت‌زدایی از کلیه محرومان لبنانی (چه شیعی و چه اهل سنت و مسیحی) بوده است؛ اما سیر حوادث باعث شد که این تشکل نقش بسیار مهمی در پیدا شدن هویت سیاسی شیعیان لبنان ایفا کند. حرکت محرومین بعدها برای تأمین اهداف سیاسی و نظامی خود «جنبش امل» را پایه‌گذاری کرد و به جوانان شیعه، آموزش نظامی داد. بدین ترتیب، «جنبش امل» شاخه نظامی حرکت محرومین شد، اما بعدها خود به صورت سازمانی کاملاً سیاسی \_ نظامی درآمد. امام موسی صدر در سال 1978 به طرز مشکوکی ناپدید و «جنبش امل» دچار خلا رهبری شد و بعد در سال 1980، رهبری «نبیه بری» تثبیت شد و با آغاز تهاجم وحشیانه اسرائیل به لبنان (در سال 1982) به علت اختلافاتی که در درون جنبش بر سر مبارزه با اسرائیل پدید آمد، به دو گروه؛ یکی «جنبش امل» به رهبری نبیه‌بری و دیگری «جنبش امل اسلامی» به رهبری سیدحسین موسوی (ابوهشام) تقسیم گردید. در این سال اتفاق بسیار مهم دیگری در سرزمین لبنان و تاریخ احزاب آن رخ داد و آن پایه‌گذاری «جنبش حزب الله» توسط تعدادی از شیعیان متدین و معتقد به ولایت فقیه و رهبری امام خمینی از درون جنبش امل و خارج آن بود.

هدف اصلی و اولیه حزب الله، مبارزه و جهاد همه جانبه و اصولی با اشغالگران صهیونیستی بر اساس فرامین حضرت امام خمینی رهبر مطاع جهان

تشیع بوده است و در شرایطی که بیروت زیر چکمه‌های سربازان اشغالگر صهیونیستی و نیروهای تجاوزکار چند ملیتی آمریکا، انگلستان و فرانسه قرار داشت و هیچ يك از گروه‌های ملی و اسلامی جرات هیچ گونه ابراز وجود نداشتند، به تنهایی و با ایجاد هسته‌های مقاومت و انجام عملیات گسترده، نه تنها پایگاه وسیعی در میان مردم لبنان کسب کرد، بلکه عامل اصلی به بن‌بست رسیدن اسرائیل و حامیان غربی‌اش در لبنان شد؛ به گونه‌ای که حتی بعد از اینکه قرار شد تمام احزاب و گروه‌های لبنان، شبه نظامیان خود را منحل نمایند، تنها حزب الله مجاز به کنترل شبه نظامیان خود تحت عنوان مقاومت اسلامی در جنوب لبنان شد و تاکنون نیز تنها گروهی است که توانسته است ماشین جنگی اسرائیل را متوقف کند و اسرائیل نیز از راه‌های نظامی، دیپلماسی و تبلیغاتی سعی بسیار در انحلال یا لااقل محدود کردن آن دارد که تاکنون هم توفیقی در این جهت پیدا نکرده است.

اهداف «جنبش حزب الله لبنان» در حقیقت همان اهداف امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران است که به طور خلاصه عبارتند از:

1- پیروی از ولایت فقیه و رهبری انقلاب اسلامی در جهان تشیع به عنوان وظیفه شرعی؛ حزب الله چه در زمان حضرت امام خمینی و چه در زمان مقام معظم رهبری ضمن اعلام بیعت، خود را شرعاً تابع نظرات این بزرگواران می‌داند.

2- آزادی قدس شریف و نابودی رژیم صهیونیستی (همان گونه که مقام عظمای ولایت می‌فرمایند). یکی از موارد اختلاف حزب الله با جنبش امل نیز بر سر مساله فلسطین است، جنبش امل، تنها خواستار رفع اشغال لبنان توسط رژیم صهیونیستی است و جنگ تا نابودی آن را صحیح نمی‌داند، اما جنبش حزب الله معتقد به نابودی کامل رژیم صهیونیستی است.

برخی کشورهای اسلامی \_ عربی چون الجزایر، اردن و عراق و نیز کشورهای اسلامی \_ غیرعربی چون پاکستان و بنگلادش نیز دارای نظام حزبی و احزاب متعددی می‌باشند. احزاب این کشورها اگرچه تفاوتی با جریان احزاب در سه کشور مصر، سوریه و لبنان دارند، اما از جهت اهداف پژوهش و اینکه اغلب احزاب در کشورهای اسلامی تحت تاثیر جریان‌های خارجی و غربی هستند، با احزاب سه کشور یاد شده شباهت‌های زیادی دارند. بسیاری از احزاب در کشورهای اسلامی چه از جهت شکل و فرم و چه از جهت محتوا تحت تاثیر مکتبها و مرام‌های غربی اعم از لیبرالیستی و سوسیالیستی (راست یا چپ) هستند و کمتر به هویت اسلامی و سنتی جامعه خود متکی می‌باشند و اگر عنایت و توجهی هم به دین اسلام دارند، فقط بدین جهت است که اسلام جزء لاینفک ارکان فرهنگی مردم مسلمان جامعه می‌باشد و مخالفت و مبارزه با آن به منزله رو در روی مردم ایستادن و خروج از صحنه سیاسی جامعه است. لذا اغلب این احزاب سعی دارند که ظاهر اسلامی خود را حفظ نمایند؛ اما برداشت آنها از اسلام، برداشتی کاملاً فردی و شخصی است که هیچ گونه اجازه دخالت در سیاست و قوانین و مقررات اجتماعی را ندارد و هرچا بحث عمل به احکام اسلامی و دستورات دینی پیش آمده است، از هیچ گونه تلاشی (مستقیم یا غیرمستقیم) در جهت مخالفت با اسلام و نیروها و گروه‌های اسلامی فروگذاری نمی‌کنند و این دور افتادگی از اسلام دلیل اصلی شکست احزاب سیاسی در کشورهای اسلامی است.

واقعیت احزاب سیاسی در کشورهای اسلامی این است که گروهی روشنفکر غریزه بریده از فرهنگ اسلامی و بومی جامعه خود، تحت تاثیر سطحی جریان‌های فکری و سیاسی غربی و برای بسط و گسترش قدرت خود در جامعه، احزابی را پایه گذاری کردند، اما از این نکته مهم غافل شدند که هر جامعه‌ای فرهنگ و سنت‌های خاص خود را دارد و جامعه اسلامی نیز دارای فرهنگ غنی دینی است و با فرهنگ لائیک و سکولار غربی فاصله بسیار عمیقی دارد و ورود به صحنه‌های پر پیچ و خم سیاست بدون ملاحظات فرهنگی و اجتماعی و مبانی فکری صحیح، موجب منزوی شدن آنها در جامعه و وابستگی به بیگانگان می‌شود. بدین دلیل نه تنها قدمی در جهت پیشرفت جامعه و قطع وابستگیها و عقب‌ماندگیهای تحمیلی آن برنمی‌دارند، بلکه موجب وابستگی بیشتر به بیگانگان می‌شوند.

لزوم فعالیت تشکیلاتی جزو ضرورت‌های مبارزه در دوره معاصر است و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند؛ اما محتوای این تشکیلات چه باید باشد؟ اسلام یا مرام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی؟ تنها اسلام است که امکان بسیج و سازماندهی مردم کشورهای اسلامی را در چارچوب صحیح و برای قطع وابستگیهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد. مبارزه با استبداد و استعمار و پیشرفت جامعه با فعالیت تشکیلاتی بر مبنای تفکر اسلامی میسر است و این ضرورت، سال‌های متمادی است که ذهن متفکران و دلسوزان مسلمان را به خود مشغول کرده است. اخوان المسلمین در مصر نمونه‌ای از پاسخگویی به این نیاز مبرم و اساسی جامعه اسلامی بوده است. فعالیت‌های منظم و سازماندهی شده مومنین به راه و خط امام خمینی

طی سالهای 1342 تا 1357 نمونه دیگری از پاسخگویی به این نیاز است و بالاخره تاسیس حزب جمهوری اسلامی، تلاشی همه جانبه و گسترده برای برآورده کردن این هدف بوده است. ما در بخش دوم، درباره فعالیت احزاب ایرانی و معضلات و مشکلات آن به تفصیل سخن خواهیم گفت تا در بخش سوم، بهتر با زمینه‌های پایه‌گذاری حزب جمهوری اسلامی آشنا شویم.

- 1- گرایشها و احزاب افراطی \_ اعم از راست یا چپ \_ که معتقد به خشونت در نظر و عمل هستند، از این قاعده مستثنا می‌باشند.
- 2- در تعبیر مردم، قدری مسامحه است، زیرا در دموکراتیک‌ترین حکومت‌های غربی، تبلیغات جریان انتخابات را اداره می‌کنند و سردمداران سرمایه‌داری با استفاده از ابزار تبلیغات، مردم را به هر طرفی که بخواهند سوق می‌دهند.
- 3- در این مبحث بیشتر از کتاب «اخوان المسلمین» تألیف: اسحاق موسی الحسینی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم استفاده شده است.
- 4- رد پای اعتقاد به تثلیث در این شعار به خوبی نمایان است: اولاً، به نظر عفلق هر سه شعار، حکایت از واقعیتی واحد دارند و شعار تثلیث نیز چنین است. ثانیاً، این شعار متافیزیکی است، مانند تثلیث. ثالثاً، غیر قابل تشریح است و این درست اعتقاد جزمی مسیحیت است که باید به تثلیث ایمان آورد و عقل به حقیقت آن راه ندارد.